

بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

* محمود کریمی

** محمدحسن رستمی

*** محسن دیمه کار گراب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۰/۱۱

چکیده:

هر چند به نظر می‌رسد آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» در سوره بقره تنها طلیعه و مقدمه داستان خلقت حضرت آدم علیه‌السلام است، لکن این آیه مشتمل بر نکات تفسیری - کلامی ارزشمندی است که برخی از آنها از دیرباز به اجمال و پراکنده در آثار علمی فریقین به‌ویژه امامیه بیان شده ولی هیچ‌گاه تبیین نشده است. نوشتار حاضر بر آن است تا ابعاد تفسیری - کلامی این آیه را در میراث علمی امامیه و اهل سنت، مورد بررسی قرار گیرد؛ ابعادی همچون هدف از آفرینش خلیفه در زمین، لزوم وجود خلیفه در زمین و ضرورت نیاز به امام، تقدم وجود خلیفه بر دیگران، اختصاص تعیین خلیفه به خداوند، لزوم عصمت خلیفه و امام و غیرهم. این موارد مهمترین مباحث کلامی است که برخی از محدثان و مفسران متکلم با استناد به آیه مذکور به آنها اشاراتی داشته‌اند. در آثار علمی اهل سنت نیز در خصوص این آیه، تنها به مباحث معدودی همچون ملائکه، علم یکی از شروط خلافت، و برتری آدم علیه‌السلام بر ملائکه اشاره شده که این استفاده اندک از آیه، ناظر به تفاوت مبانی کلامی اهل سنت با امامیه در موضوع امامت است. پاسخ به دیدگاه اسماعیلیه در خصوص تعارض غیبت امام با «قراردادن خلیفه در زمین» و نیز اشاره به استفاده فقهی برخی از فقیهان امامی و اهل سنت از این آیه در خصوص مشروعیت قضاوت و تعلق زمین به خلیفه خدا از دیگر مباحث مطرح شده در این نوشتار به‌شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: حضرت آدم علیه‌السلام، جعل خلیفه، خلافت، امامت، عصمت،

غیبت، رجعت.

* دانشیار دانشگاه امام صادق (ع) (نویسنده مسئول) karimii@isu.ac.ir

** استادیار دانشگاه فردوسی مشهد rostami@um.ac.ir

*** دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد mdmeymekar@gmail.com

مقدمه

قرآن کریم مشتمل بر داستان‌های بسیاری است که سرشار از نکات آموزنده، اخلاقی و عبرت آمیز بوده لکن برخی از آموزه‌های کلامی در میان آنها دیده می‌شود که استنباط آنها نیازمند دقت و ظرافت در تفسیر آیه است. در این میان، آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» که در طلیعه داستان خلقت حضرت آدم علیه السلام بیان شده به نظر می‌رسد علاوه بر نکات تفسیری، آموزه‌های کلامی متعددی را شامل شود. لذا پژوهش پیش‌رو به این منظور سامان یافته است که ابعاد کلامی این آیه در میراث علمی امامیه و غیرامامیه را مورد بررسی و تبیین قرار دهد. به منظور پژوهش در این موضوع، ابتدا به معاشناسی واژه «خلیفه» و ارتباط آن با موضوع امامت می‌پردازیم:

۱- معاشناسی خلیفه

واژه خلیفه یکی از واژگان قرآنی است که بارها در قرآن کریم به کار رفته است لذا به منظور بازشناسی مفهوم آن ابتدا باید بر اساس ریشه آن به معنای لغوی آن توجه نمود:

۱-۱- معنی لغوی

خلیل بن احمد (د ۱۷۵ق) خلیفه را به معنی «من استخلف مکان من قبله و یقوم مقامه» دانسته است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۲۶۷). راغب «الْخِلَافَةُ» را به معنی نیابت از غیر ذکر کرده و این نیابت به دلیل غیبت منوب عنه، یا موت و یا عجز وی و یا به دلیل تشریف مستخلف است که خداوند بنا بر وجه اخیر، اولیاء خویش را در زمین خلیفه قرار داده است مانند آیات «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...» (فاطر/۳۹) و دیگر آیات (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۹۴). ابن فارس (د ۳۹۵ق) ریشه خلف را دارای سه اصل دانسته: اصل

اول. چیزی پس از چیز دیگر بیاید و در جای آن قرار گیرد، اصل دوم. نقطه مقابل قدام، و اصل سوم. تغیر، وی در ادامه وجه تسمیه «خلافه» را ناظر به معنی اول دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۱۰). شیخ طوسی (د ۴۶۰ق) نیز این واژه را از ریشه «خلف فلان فلاناً فی هذا الأمر» به معنی «إذا قام مقامه فیه بعده» دانسته است (طوسی، بی تا، ج ۱: ۱۳۱). بر این اساس واژه خلیفه به معنای کسی است که در جای شخص پیشین و قائم مقام وی قرار گیرد.

۲-۱- معنی اصطلاحی

«خلافه الله» در اصطلاح به خلافت خداوند و به گمان برخی به خلافت پیشینان در زمین گفته می‌شود که در این معنا اختلاف دیدگاه وجود دارد به عنوان نمونه برخی بر این باورند که نفس و یا انسان نوعی خلیفه خداوند در زمین است، سهروردی (د ۵۸۷ق) در خصوص این مطلب تصریح کرده است: «نفس، خلیفه الله در زمین است، همان‌گونه که فرمود:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ...» (الانعام/۱۶۵)
برحسب فضائل نفوس و همت‌های عالی و نیز فرمود:
«... وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ...» (الاعراف/۱۲۹)

و نیز فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

و فرمود:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...»

(ص/۲۶۷) (سهروردی، ۱۳۷۵: ج ۴: ۹۸).

هادی سبزواری (د ۱۲۸۹ق) نیز با اشاره به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و تعلم اسماء حسنی توسط آدم، همه حیوانات و نباتات را مظهر اسماء الهی دانسته و در ادامه انسان کامل را مظهر کل اسماء حسنی الهی دانسته لذا از عبارات وی برمی‌آید که هر دو دیدگاه را پذیرفته است (سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۳۴۹).

خلیفه خود در زمین قرار داد اشاره کرده و در ادامه آیه «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ...» (ص/۲۶) مؤید تفسیر اول دانسته است. زیرا اگر معنای آیه «خلیفه بودن نوع انسان» بود، تخصیص داود به خلیفه قرار دادن وی در زمین از میان نوع انسان‌ها (که به گمان برخی، پیش از او و نیز پس از او نوع انسانی را خلیفه خویش قرار داده بود)، هیچ معنایی نداشت، دیگر این که فاء سببیه در «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» دلالت می‌کند بر این که عطا کردن حق حکم در مردم به داود علیه السلام به سبب «خلیفه خدا» بودن وی بوده به عبارت دیگر حق حکم فرع بر خلیفه بودن اوست لذا در آیات دیگر اگر اشاره به حق حکم به برگزیدگان خدا شده باشد، این دلیل بر «خلیفه خدا» بودن ایشان است مانند آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ...» (المائدة/۴۴) و «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ...» (النساء/۱۰۵) (عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۲۱۱). مؤید این دیدگاه، تصریح مجلسی اول (د/۱۰۷۰ق) است که می‌نویسد: در احادیث متواتره وارد است از ائمه هدی علیهم السلام که مراد از آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مطلق خلیفه است از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام یعنی مقرر ساخته‌ام که خلیفه از من همیشه در زمین باشد و وارد است که «الخلیفة قبل الخلیفة» یعنی خداوند، اول خلیفه را آفرید، و دیگر خلق را آفرید تا آن که خلق را بر خدا حجتی نباشد که اگر رسولی می‌فرستادی ما بر ضلالت نمی‌بودیم و بر راه ضلالت نمی‌رفتیم (نک: مجلسی، ۱۴۱۴ق: ۷۰۳). به نظر می‌رسد آن‌جا که خداوند از خلافت درباره حضرت آدم علیه السلام و حضرت داود علیه السلام و

از عبارات علامه طباطبایی در تفسیرش می‌توان دریافت که وی هر دو دیدگاه را پذیرفته است زیرا وی مراد از «خلافت» در آیه «... وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...» (النمل/۶۲) را «الخلافة الأرضية التي جعلها الله للإنسان يتصرف بها في الأرض و ما فيها من الخلیفة کیف یشاء کما قال تعالی إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۳۸۳). و مراد از خلافت در آیه «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...» (ص/۲۶) را «خلافة الله» و آن را بر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» منطبق دانسته می‌نویسد: یکی از شئون خلافت این است که: صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد، و آینه صفات او باشد. کار او را بکند. پس خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و آنچه خدا اراده می‌کند او اراده کند، و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند و جز راه خدا راهی نرود، و از آن راه تجاوز و تعدی نکند. لذا با آوردن «فا» بر سر جمله «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص/۲۶) حکم به حق کردن را نتیجه و فرع آن خلافت قرار داده، و این خود مؤید آن است که مراد از «جعل خلافت» این نیست که شانیت و مقام خلافت به او داده باشد، بلکه مراد این است که شانیتی را که به حکم آیه «وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فُضِّلَ الْخِطَابَ» قبلاً به او داده بود، به فعلیت برساند، و عرصه بروز و ظهور آن را به او بدهد. زیرا خداوند در صفاتش او را کامل کرده و به وی ملک عطا کرده که میان مردم حکم می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۹۴-۱۹۵).

برخی نیز همچون علامه عسکری مراد از «خلیفة الله فی الأرض» را نوع انسان ندانسته بلکه آن را در ارتباط با مقام نبوت و امامت دانسته و به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» استناد کرده و به دو دیدگاه خداوند «آدم» و «نوع انسان» را

«خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» نیز خلیفه در زمین باشد که بر اساس ادله متعدد خلافت در زمین پس از انبیاء علیهم السلام به ائمه اطهار علیهم السلام می‌رسد (نک: ادامه نوشتار). طبرسی (د ۵۴۸ق) نیز استعمال خلیفه و امام را استعمال واحدی دانسته، اما به لحاظ لغوی تفاوتی میان این دو بیان کرده است: «خلیفه به جای شخص پیشین خلیفه شده و برگرفته از این معناست که جانشین دیگری شده و در مقام او قرار گرفته است اما امام برگرفته از تقدم بوده، لذا امام در آنچه که وجود اقتداء به وی و اطاعت از او را می‌طلبد، متقدم است» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱: ۱۷۵).

۲- ابعاد تفسیری - کلامی آیه در نگاه فریقین

آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ابعاد کلامی گوناگونی داد که به اختصار به هر یک از آن موارد اشاره می‌کنیم:

۲-۱- استنباط‌های کلامی از منظر امامیه

بررسی در میراث تفسیری و کلامی علماء امامیه نشان می‌دهد که آنها از آیه مزبور برداشت‌ها و استفاده‌های بسیاری در حوزه علم کلام داشته‌اند که در ذیل بیان می‌شود:

۲-۱-۱- هدف از خلقت، وجود خلیفه در زمین: ملاصدرا (د ۱۰۵۰ق) در کتاب «أسرار الآیات»، تصریح می‌کند: مقصود اصلی از ایجاد کائنات، انسان کامل است که خلیفه خداست، در ادامه به آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/۷۱-۷۲)، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات/۵۶)، «...يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ...» (الاعراف/۱۲۹)، «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ» (الحديد/۲۵) و «... وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...» (هود/۶۱)، اشاره کرده و می‌نویسد: همه این آیات اشاره به این مطلب است که کسی جز

نیز آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» (النور/۵۵) سخن می‌گوید ناظر به معنای اصطلاحی مقام «خلیفه خدا» بودن ایشان است اما آنجا که از عموم مردم تعبیر به خلافت کرده (نک: الانعام/۱۶۵؛ یونس/۱۴؛ یونس/۷۳؛ فاطر/۳۹) ناظر به معنای لغوی جانشینی پیشینیان در زمین است. لذا این واژه مانند برخی دیگر از واژگان قرآنی، علاوه بر معنای لغوی، معنای اصطلاحی آن نیز در قرآن به کار رفته است.

۳-۱- ارتباط خلافت با نبوت و امامت

شیخ صدوق (د ۳۸۱ق) در خصوص این مطلب این‌گونه تصریح کرده است: فضیله خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بپندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده زیرا خداوند وعده داده که از این امت فاضله، خلفای بر حقی برگزیند، چنان‌که فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» (النور/۵۵) و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می‌آید خداوند به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبری بفرستد و آیه «... وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (الاحزاب/۴۰) صحیح نیست. پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۵-۶). از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که مراد از خلافت در این آیه تنها نبوت نیست بلکه امامت را نیز شامل می‌شود چرا که اگر مراد تنها نبوت باشد عموم آیه مذکور با آیه «وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» در تعارض خواهد بود لذا عموم این آیه دلالت می‌کند که پس از

قال رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، خطاب را متوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در امت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبُّهُمْ» مناسب مقام بود. به علاوه حکمت خداوند در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت سال‌ها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ‌یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۱۰). وی در جای دیگر درباره این مطلب می‌نویسد: کسی که بپندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازمه‌اش آن است که مذهب براهمه را در ابطال رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را خاتم الأنبياء نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوت به صحت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منتفی است تنها یک صورت معقول باقی می‌ماند که آن وجود خلیفه حق است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۴).

لازم به ذکر است که این دیدگاه در روایات متعددی از ناحیه معصومان علیه‌السلام بیان شده است به‌عنوان نمونه کلینی (د ۳۲۹ق) در باب «أَنَّ الْأَرْضَ لَأَنَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ» در الکافی ۱۳ روایت ناظر به لزوم وجود حجت الهی در زمین نقل کرده که به دو روایت از این روایات اشاره می‌کنیم:

الف) کلینی به اسناد خویش از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لَأَنَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ» - یعنی: همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آن‌که اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند

انسان کامل شایستگی خلافت خداوند و آبادانی دنیا و آخرت را ندارد، همان انسان حقیقی که مظهر اسم اعظم خداست همان‌گونه که در آیه به آن خبر داده است «... إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره/۳۰) (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰ش: ۱۲۸).

وی در جای دیگری با استناد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» به این مطلب اشاره کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸ق: ۱۴۶-۱۴۷). فیض کاشانی (د ۱۰۹۱ق) نیز می‌نویسد:

«همانا خداوند زمین را به‌منظور وجود انسان کامل قرار داد، به منزله امامی که خلائق از جمله بساطت، مرکبات، کائنات عنصریه، آثار سماویه، گروه‌هایی از ملائکه و لشکریانی از عالم غیب نزد وی گردهم آیند».

وی همه مخلوقات از قبیل نور خورشید و ماه، آب، هوا و جز این‌ها را برای وجود خلیفه خدا در این زمین و امام مردم و قطب عالم دانسته و به آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا...» (الحجر / آیات ۲۸-۳۲) استناد کرده و بر این باورست که خلیفه، غایت نهایی از وجود عالم و مقصد نهایی از خلقت بنی آدم است، ثمره علیا، مغز خالص اوست و از فضاله وی دیگر کائنات خلق شده‌اند (فیض کاشانی، ۱۳۸۷ش: ۱۲۰-۱۲۱ و ۱۴۱۸ق: ۴۴). سید محمدباقر حکیم نیز با استناد به آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات/۵۶) امامت و امام را نشان‌گر تکامل انسانی در مسیر بشریت و هدف از آفرینش انسان در زمین دانسته است (حکیم، ۱۴۲۴ق: ۲۶).

۲-۱-۲- ضرورت وجود خلیفه در زمین و نیاز به امام: یکی دیگر از مباحث کلامی مورد استفاده از آیه مزبور، ضرورت وجود خلیفه و امام در زمین است، شیخ صدوق بر این باورست که خداوند در آیه «وَإِذْ

آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۱۷۸).

ب) و نیز به اسناد خویش از ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبْضِ آدَمَ عِ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» - یعنی: بخدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نمود زمینی را بدون امامی که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند وانگذازد و او حجت خداست بر بندگانش و زمینی بدون امامی که حجت خدا باشد بر بندگانش وجود ندارد (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۱۷۸-۱۷۹).

علامه طباطبایی نیز با توجه به عبارت «كُلُّ أَنْاسٍ» در آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ...» (الاسراء/ ۷۱) بر این باور است که این آیه ناظر به این مطلب است که در همه اعصار و زمانها امام وجود داشته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۷۳).

۲-۱-۳- تقدم وجود خلیفه بر دیگران:

شیخ صدوق لزوم وجود خلیفه پیش از خلقت دیگر مخلوقات این گونه تبیین کرده است: «خداوند متعال در کتاب محکم خود می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خداوند پیش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم تر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام صادق علیه السلام است که فرمود: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» (صفار، ۱۴۰۴ق: ۴۸۷؛ کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۱۷۷) - یعنی: و اگر خداوند خلقی را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی قرار داده است (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۴).

علامه حلی (د ۷۲۶ق) نیز می نویسد: در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خداوند پیش از آفرینش به خلیفه ابتدا نمود و ابتداء از حکیم دلالت بر اهم بودن آن دارد، لذا خلیفه باید در قوه عملیه و علمیه از هر مخلوقی کامل تر و شریف ترین ایشان باشد، و جز معصوم کسی این گونه نیست» (حلی، ۱۴۰۹ق: ۳۲۴-۳۲۵). نباطی بیاضی (د ۸۷۷ق) و فیض کاشانی (د ۱۰۹۱ق) نیز با اندکی اختلاف به این مطلب اشاره کرده اند (نباطی، ۱۳۸۴ق، ج ۱: ۸۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۵۰۹).

۲-۱-۴- اختصاص تعیین و نصب خلیفه و امام

به خداوند: شیخ صدوق انتخاب خلیفه و امام را تنها مختص به خداوند دانسته و به استناد آیه مذکور می نویسد: در سخن خدای تعالی که فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جاعل» که با تنوین ذکر شده، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است (یعنی نصب خلیفه را او انجام می دهد و لاغیر) و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» که آنجا نیز خالق را تنوین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لاغیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است. و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، تا آن که خداوند، خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می فرماید: «...بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا

که وی برای ایشان اختیار کرده، ملزم شده‌اند، وی در ادامه به آیات «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» (الحج/۷۵)، «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «... إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره/۱۲۴) استناد کرده و سپس به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کرده و امامت را به نص دانسته و طریق اختیار مردم و اجماع بر تعیین امام را نپذیرفته است (قاضی نعمان، بی تا، ج ۲: ۱۲۲-۱۲۳).

حمیدالدین کرمانی (د ۱۳۴۰ق) از متکلمان اسماعیلیه نیز در کتاب المصابیح فی اثبات الإمامة در باب «اثبات بطلان اختیار الامه اماماً» هفت برهان ذکر کرده که برهان هفتم را به استناد آیه مذکور این گونه بیان کرده است: از آنجا که ملائکه مقرب و معصوم که هیچ لغزشی از ایشان سر نمی‌زند، هنگامی که خداوند اراده کرد که خلیفه‌اش را در زمین قرار دهد فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، ملائکه با این سخن «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» چنین اختیار کردند که خلافت برای ایشان است، و خداوند با وجود عصمت و طهارت ایشان، آنها را از این اختیار منع نمود و با سخن خویش «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آنها را بر سخنشان تویخ کرد، امت غیر معصوم به طریق اولی از اختیار (برگزیدن امام) منع شده‌اند زیرا این اختیار باطل است (کرمانی، ۱۴۱۶ق: ۷۹).

علی بن ولید (د ۶۱۲ق) از دیگر متکلمان اسماعیلیه نیز در ابطال برگزیدن امام از ناحیه مردم، ادله گوناگونی بیان کرده که یکی از این ادله ناظر به آیه مزبور است: «از آنجا که امام شخصی جز معصوم نیست و عصمت امام امری است که راهی به شناخت و پی بردن آن نیست لذا امکان اختیار امام برای امت محال و باطل است» وی در ادامه با استناد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» عباراتی

يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الانبیاء / آیات ۲۶-۲۷) و نیز می‌فرماید: «... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (التحریم/۶) در این صورت انسان با همه بی‌خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی می‌تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید؛ آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم واگذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم واگذاشته است» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۹).

شیخ محمد آل عبدالجبار (د پس از ۱۲۴۰ق) در کتاب الشهب الثواقب لرحم شیطین النواصب در ذکر ادله قرآنی بر خلافت امام علی علیه السلام و دیگر معصومان علیهم السلام به آیات متعددی چون «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...» (القصص/۶۸) و «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» استناد نموده و تصریح کرده است که خداوند برگزیدن را به عهده خویش قرار داده و مردم هیچ شرکتی در این امر ندارند (محمد آل عبدالجبار، ۱۴۱۸ق: ۱۱۹).

این دیدگاه اختصاص به امامیه ندارد بلکه اسماعیلیه نیز چنین دیدگاهی دارند به‌عنوان نمونه قاضی نعمان مغربی (د ۳۶۳ق) از فقهاء اسماعیلیه، در «شرح الأخبار» امامت را فریضه‌ای الهی دانسته و با اشاره به دلالت «أُولَى الْأَمْرِ» در آیه «... أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (النساء/۵۹) می‌نویسد: «خداوند اطاعت را به مردم تفویض نکرد و به آنها نفرمود که از هر که خواستید اطاعت کنید که در این صورت بتوانند امامی را برای خویش نصب نمایند و از وی اطاعت کنند و یا پیامبری و یا خدایی جز خدا برگزینند، بلکه مردم به تعبداً به طاعت کسی که خداوند او را بر ایشان برگزیده است، و نیز رسولاتی

(النساء/۱۰۵) پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می‌کند، خود مرتکب شود (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۱۱).

علامه حلی نیز بر اساس آیه «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» فساد و خونریزی مذکور را درباره نسل حضرت آدم عليه السلام دانسته لذا با دفاع از عصمت وی و نیز با اشاره به این مطلب که وجود غیر معصوم همان‌گونه که ملائکه پنداشتند، مشتمل بر مفسده بوده، تحکیم و تمکین غیر معصوم را بدون معصوم امری دانسته که صدورش از خداوند محال است بر این اساس تحکیم غیر معصوم را ممتنع دانسته است (حلی، ۱۴۰۹ق: ۷۳-۷۴).

شیخ حر عاملی (د ۱۱۰۴ق) نیز آیات متعددی از قرآن کریم همچون آیات «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» را در ذیل باب «النصوص العامة على وجوب النبوة و الإمامة و ثبوت العصمة للأنبياء و الأئمة» آورده است (حر عاملی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۹۷).

۲-۱-۶- وجود صفات مستخلف در خلیفه: یکی دیگر از استفاده‌های کلامی از آیه مذکور این است که خلیفه مستجمع صفات مستخلف باشد، قاضی سعید قمی (د ۱۱۰۷ق) در «شرح توحید الصدوق» با اشاره به این آیه نوشته است: «خلیفه نائب مستخلف (خلیفه‌گذار) است و شایسته است که به صورت مستخلف باشد به این معنی که هیچ کمالی در مستخلف نباشد مگر این‌که در خلیفه نیز ظهور داشته باشد وگرنه هر موجودی مظهریت به خصوصی دارد، لذا کسی که به شرافت خلافت نائل می‌شود باید که همه آن کمالات ظاهری در عالم را با زیادت داشته باشد» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۳۷). علامه طباطبایی نیز با اشاره به آیات «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...» (ص/۲۶) و «إِنِّي جَاعِلٌ فِي

شبهه عبارات کرمانی بیان کرده است (علی بن ولید، ۱۴۰۳ق: ۷۶-۷۹).

علاوه بر آنچه بیان شد در قرآن کریم خلیفه‌ای ذکر نشده که به انتخاب مردم و حتی به انتخاب پیامبری باشد (مانند آیا استخلاف حضرت آدم و داود)، در واقع انتخاب خلیفه در همه آیات اختصاص به خداوند دارد و حال که خلیفه اعم از نبوت و امامت است، انتخاب امام در ذیل انتخاب خلیفه است و خلیفه را تنها خدا بر می‌گزیند، لذا تعیین امام عهده خداست. از سوی دیگر آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره/۱۲۴) نیز گویای این مطلب است که اعطای مقام امامت تنها از جانب خداوند است.

۲-۱-۵- لزوم عصمت خلیفه و امام: شیخ صدوق وجوب عصمت خلیفه را با استفاده از آیه مذکور این‌گونه تبیین کرده است: «همیشه وضع خلیفه به حال مستخلف (خلیفه‌گذار) دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می‌دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می‌کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۵). وی در ادامه نگاشته است: در آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» معنایی وجود دارد که خداوند جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد، تا از خیانت بر کنار باشد، چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ این در حالی است که می‌فرماید: «...أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (یوسف/۵۲) و به پیامبرش فرموده: «... وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»

گفتار ایشان را، و چون دو کلمه در مقابل یک دیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است. چرایی «وجوب وحدت امام در یک زمان» در برخی کتب کلامی امامیه تبیین شده است (نک: فاضل مقداد، ۱۴۲۰ق: ۱۵۸-۱۵۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق: ۱۹-۲۱).

روایات زیر از کلینی در «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ» در الکافی نیز بیانگر مطلب مذکور است: الف) کلینی به اسناد خویش از حسین بن ابی العلاء نقل کرده که گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ» - یعنی: به امام صادق عرض کردم، ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ فرمود: نه، گفتم: دو امام در یک زمان می‌شود؟ فرمود: نه مگر این که یکی از آنها خاموش باشد (و به وظایف امامت قیام نکند مانند حضرت حسین در زمان امام حسن علیه السلام) (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۱۷۸).

ب) و نیز به اسناد خویش از ابن قیاما واسطی نقل کرده که گوید: «قَالَ دَخَلْتُ عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ أَيْكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ وَ لَمْ يَكُنْ وُلْدٌ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ فَقَالَ لِي وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي مَا يُنْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ فَوُلْدٌ لَهُ بَعْدَ سَنَةِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» - یعنی: خدمت علی بن موسی علیهما السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یک زمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آنها ساکت باشد عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) - و در آن زمان هنوز ابو جعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود - حضرت به من فرمود: به خدا سوگند که خدا از من فرزندی به وجود می‌آورد که به وسیله او حق و اهل

الأرض خلیفه» یکی از شئون خلافت را این دانسته که خلیفه صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد، و آینه صفات او باشد. کار او را بکند. پس خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و آنچه خدا اراده می‌کند او اراده کند و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۹۴-۱۹۵).

۲-۱-۷- وجوب اطاعت از خلیفه: شیخ صدوق در مبحث «وجوب طاعة الخلیفة» با استناد به داستان خلقت حضرت آدم تصریح می‌کند: «هنگامی که خداوند آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمان‌ها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را بر خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب ساخت و سپس آنگاه که تنها یک تن از جنیان از سجده به او امتناع ورزید، خدا نیز خواری و پستی را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت دچار لعنتش ساخت که از این مطالب رتبه و فضل امام دانسته می‌شود» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۵).

۲-۱-۸- وجوب وحدت خلیفه در هر عصر: یکی دیگر از مباحث کلامی مورد استفاده از این آیه مسئله «وجوب وحدة الخلیفة فی کل عصر» بوده که این مطلب را شیخ صدوق از آیه مذکور استنباط نموده که شرح این استدلال به قرار زیر است: «کلمه «خَلِيفَةً» در سخن خداوند اشاره دارد به این که خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته‌اند در هر عصری ممکن است امامان متعددی وجود داشته باشند، باطل است، و خداوند بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضای خلفای متعدّد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی‌کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می‌دهد، نه

این جا هست اینست که، خدای سبحان دنباله سؤال خود، این جمله را اضافه فرمود) «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» و این جمله اشعار دارد بر این که ادعای ملائکه ادعای صحیحی نبوده، چون چیزی را ادعا کرده اند که لازمه اش داشتن علم است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۱۶).

۲-۱-۱۰- غیبت امام علیه السلام: مسئله غیبت امام علیه السلام از دیگر مباحث کلامی است. شیخ صدوق آیه مذکور را دلیلی قوی در غیبت امام علیه السلام دانسته و استنباط خویش از این آیه را به نحو مبسوطی بیان کرده که خلاصه آن چنین است: «لَفْظُ سَخْنِ خَدَاوْنِدَ بِهٖ مَلَائِكَةُ (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) اِيْجَابٌ مِيْ كُنْدَ كِهٖ اِيْشَانِ بِهٖ اِطَاعَتِ وَيْ اِعْتِقَادِ دَاشْتِهٖ بَاشَنْدِ، دَرِ بَرَابَرِ اِيْنِ سَخْنِ خَدَاوْنِدِ، شَيْطَانِ مَخَالَفَتِ وَ نِفَاقِ رَا بَظْهَرِ الْغَيْبِ دَرِ دَلِ پَنْهَانِ دَاشْتِ اَمَّا دِيْگَرِ مَلَائِكَةُ اِطَاعَتِ وَ اِشْتِيَاقِ خَوْدِ رَا بِهٖ اَنْ دَرِ بَاطِنِ چَنْهَانِ دَاشْتَنْدِ لَذَا نِفَاقِ شَيْطَانِ زَشْتِ تَرِيْنِ نِفَاقِهَا وَ اِطَاعَتِ وَ مَوَالَاتِ مَلَائِكَةُ بَظْهَرِ الْغَيْبِ، بَسِيَارِ اَرْزَشْمَنْدِ بُوْدِ وَ اِيْمَانِ بِهٖ غَيْبِ بِيْشْتَرِيْنِ ثَوَابِ رَا دَارْدِ زِيْرَا خَالِيْ اَزِ هَرْگُوْنِهٖ عَيْبِ وَ تَرْدِيْدِ اِسْتِ.

از سوی دیگر بیعت با خلیفه در هنگام مشاهده وی، چه بسا از روی رغبت به سود، مال و یا از روی ترس از قتل و اموری از این قبیل باشد، لکن ایمان به غیب از همه این آفات و معایب در امان است، آیه «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهٖ مُشْرِكِيْنَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...» (غافر/۸۴-۸۵) نیز دلیلی بر این مدعاست، خداوند نیز ملائکه را از فضیلت ایمان به غیب محروم نکرد و بر اساس روایتی که زمان این سخن را هفتصد سال پیش از خلقت آدم ذکر کرده، در این مدت طولانی ملائکه به اندازه توان خویش اطاعت

حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از میان ببرد، پس بعد از یک سال ابو جعفر علیه السلام متولد شد (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۳۲۱ و ۳۵۴).

۲-۱-۹- علم از شروط خلافت: علامه مجلسی (د ۱۱۱۰ق) شرط اول امامت را این می داند که «امام باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می آید و آن بحسب عقل قبیح است» و در ادامه پس از استناد به آیات متعددی به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» استناد نموده و می نویسد: «پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم نمود و به وسیله آن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما عالم تر است به خلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است» (مجلسی، بی تا: ۳۹-۴۰). سید عبدالله شبر (د ۱۲۴۲ق) نیز یکی از شروط امامت را افضل بودن امام از همه جهات بر همه امتش دانسته و در ادامه به آیات متعددی همچون «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» استناد نموده است (شبر، ۱۴۲۴ق: ۱۸۷-۱۸۸). میر سید حامد حسین (د ۱۳۰۶ق) در «عبارات الأنوار» نیز با استناد به دیدگاه مفسران و محققان در ذیل داستان استخلاف آدم علیه السلام نوشته است: «آیات این قصه دلالت دارد بر آن که علم در خلافت شرط است بلکه عمده شروط آن می باشد» (میرحامدحسین، ۱۳۶۶ش، ج ۱۴: ۶۷۴).

علامه طباطبایی بر این باور است که سیاق این آیات بیانگر این مطلب است که ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده، و اذعان کردند به این که آدم این شایستگی را ندارد، و چون لازمه این مقام آنست که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید، و آنها اظهار بی اطلاعی کردند، و چون از آدم پرسید، و جواب داد به این وسیله لیاقت آدم برای حیات این مقام، و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید. نکته دیگر که در

باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزار می‌گردد. بی‌زاری جسته‌است، و در براءت دوستانش از دشمنانش اجری است و در دوستی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه‌گایی که هنوز در عدم است، برتر است» (همان، ج ۱: ۱۲-۱۳).

علی بن ولید (د ۶۱۲ق) در کتاب «تاج العقائد»، غیبت را بر امام جانش نداشت است وی غیبت را از سه حال از ناحیه خدا بودن، از ناحیه امام، از ناحیه مردم و خوف از دشمنان خارج ندانسته و هر سه را باطل می‌داند و نیز غیبت و استتار وی پس از ظهورش را موجب سبب زوال خاصیت و هدایتی که برای آن برگزیده شده، دانسته و در ادامه به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اشاره نموده و زوال و عدم امام را به هیچ وجه جانش نمی‌داند (نک: علی بن ولید، ۴۰۳ق: ۶۹-۷۰).

در پاسخ به این دیدگاه لازم به ذکر است که:

اول. این که آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» تنها دلالت بر حضور امام ندارد بلکه دلالت بر وجود امام در زمین دارد و این وجود اعم از حضور در نزد مردم و غیبت از میان مردم است در واقع وجود امام در زمین به دو صورت تحقق می‌پذیرد به صورت حضوری و به صورت غیابی، از سوی دیگر غیبت به معنی عدم و فقدان امام نیست بلکه به معنی وجود او به صورت غیابی است لذا غیبت امام هیچ منافات و تعارضی با وجود وی ندارد بلکه یکی از طرق وجود او در زمین است.

دوم. این که غیبت امر عجیبی درباره امام نیست بلکه درباره امامان پیشین نیز وجود داشته است زیرا هر کدام از امامان پیشین در دوران حیاتشان در شهری همچون مدینه، کوفه، بغداد و یا سامرا می‌زیسته‌اند و در همان زمان در شهرهای دیگر نبوده‌اند و نسبت به ساکنان شهرهای دیگر در غیاب بوده‌اند و تنها در شهر خویش حضور داشته‌اند به عبارت روشن تر

می‌کردند حتی اگر این روایت انکار شود، یقیناً این سخن لحظه و یا لحاظاتی پیش از خلقت آدم بوده، لذا بیان این سخن یک لحظه پیش از خلقت، یک حکمت دارد و به تناسب طولانی تر شدن این فاصله زمانی، دائماً بر حکمت این امر و فضیلت و ثواب آن افزوده می‌شود» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۱۱-۱۲). وی در ادامه نیز تصریح می‌کند: در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» از جهات عدیده بر غیبت امام علیه‌السلام احتجاج می‌شود. اول آن که غیبت قبل از وجود خلیفه از همه انواع غیبت بلیغ‌تر است، زیرا فرشتگان خلیفه‌ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بوده‌ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده‌اند، به گونه‌ای که به منزله مشاهده در آمده‌است اما فرشتگان از هیچ کدامشان اطلاعی نداشتند. پس آن غیبت بلیغ‌تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علیه‌السلام است از جانب دشمنان خداست که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می‌توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علیه‌السلام عبادت مخلصانه‌ای است که در آن غیبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و مقهور است و به حق او تعدی شده و سیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده و اموالشان به غارت رفته، و به احکام حقّه، خطّ بطلان کشیده شده، و بر یتیمان ستمها رسیده، و زکوات در غیر مورد صرف گردیده و فجایع دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حق پوشیده نیست. و کسی که معتقد به پیروی آن امام

نسبت به ساکنان شهر خویش در حضور و نسبت به ساکنان شهرهای دیگر در غیبت بوده‌اند اما در عین حال در روی زمین وجود داشته و می‌زیسته‌اند لذا غیبت ایشان نسبی بوده و هیچ منافاتی با وجود ایشان در زمین نداشته است، بر این اساس درباره امام زمان علیه‌السلام نیز می‌توان وجود ایشان را در زمین مسلم دانست اما در عین حال نسبت به برخی از مردم در غیبت باشند.

سوم. این که غیبت امام مستلزم از بین رفتن مصالح مورد نظر از وجود امام نیست زیرا مردم می‌توانند در دوران غیبت همانند استفاده از خورشیدی که پشت ابر مانده از امام نیز استفاده برند (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۲۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳: ۶). چهارم. دلیل دیگر در عدم منافات غیبت با آیه مذکور این است که در روایات متعدد ذکر شده‌است که اگر یک لحظه حجت بر روی زمین نباشد زمین اهلش را به درون خود فرو می‌برد (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۱۷۹). از سوی دیگر قائلین شبهه مذکور امامان را نیز در زمره معنای خلیفه در آیه مورد نظر می‌دانند بر این اساس حال که زمین اهلش را فرو نبرده و تغییری در نظام خلقت زمین و آسمان پدید نیامده می‌توان نتیجه گرفت که هنوز حجت بر روی زمین وجود دارد لذا آیه مذکور همچنان صادق خواهد بود.

پنجم. این که غیبت از ناحیه خدا تکلیف مالایطاق نیست زیرا تکلیف کردن به اطاعت از شخصی که غائب است هرگز محال و ممتنع نیست زیرا اصول و آموزه‌های دین از ناحیه امامان پیشین بیان شده و بر اساس روایات متعدد، در زمان غیبت باید به روایان حدیث ایشان و علماء و فقهاء واجدالشرائط رجوع نمود (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۴۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۸۸). از سوی دیگر هیچ محال نیست که برخی از علل غیبت از ناحیه دشمنان باشد و

خداوند بنا بر مصالح گوناگونی امام علیه‌السلام را در غیبت نگاه دارد.

۱-۱-۱۱- رجعت: «رجعت» از دیگر مباحث کلامی مورد استفاده از آیه مزبور است که در مجمع البیان ذکر شده‌است. فضل بن حسن طبرسی (د ۵۴۸ق) در ذیل آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ...» (النور/۵۵) از امام سجاده، امام باقر و امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: «هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم على يدى رجل منا وهو مهدى هذه الامة». و بر این اساس مراد از «الذين آمنوا وعملوا الصالحات» را پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام دانسته و آیه را متضمن بشارت به استخلاف و تمکین ایشان در بلاد و برداشتن خوف از ایشان هنگام قیام حضرت مهدی (عج) دانسته است و مراد از «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» را قراردادن صالح برای خلافت است همچون آدم، داود و سلیمان علیه‌السلام و در ادامه آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» و «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (النساء/۵۴) را دلیل بر این مطلب دانسته‌است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷: ۲۳۹-۲۴۰).

۱-۱-۱۲- تفکیک ناپذیری خیر و شر: «تفکیک ناپذیری خیر و شر» از دیگر مباحث کلامی است که می‌توان از آیات مذکور استنباط نمود. شهید مطهری بر این باورست که فرشتگان می‌دانستند که در طبیعت انسان شر و فساد هست، لذا با تعجب سؤال کردند: خدایا تو مخلوقی را می‌خواهی بیافرینی که در وجود او شر و فساد است؟ کسانی را می‌آفرینی که در روی زمین افساد خواهند کرد؟ افساد همین شرهایی است که از انسان‌ها بر می‌خیزد و یکی از فسادها که از همه بالاتر و در حد اعلاست، خونریزی است، اما

سوم. ابن عباس می‌گوید: خداوند به ملائکه گفته بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد و خونریزی می‌کنند و پس از آن که خدا آدم را آفرید ملائکه از این نظر سؤال کردند که بفهمند آیا این همان آدمی است که خدا گفته بود ذریه‌اش فساد می‌کنند یا غیر او است.

چهارم. در آیه کریمه چیزی حذف شده که اصل آن چنین بود من در روی زمین آدم (خلیفه) می‌آفرینم «و من می دانم که از فرزندانش کسانی هستند که فساد می‌کنند و خون می‌ریزند» پس ملائکه سؤال کردند ما که جز تقدیس و تسبیح کاری دیگر نداریم سزاوارتریم که در روی زمین خلیفه باشیم (نک: طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۱۳۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱: ۱۷۷).

۲-۲- استنباط‌های کلامی از منظر اهل سنت

میراث تفسیری و کلامی اهل سنت نیز برخی از مباحث کلامی به استناد آیه مذکور بیان شده است که در ذیل به آن می‌پردازیم:

۲-۲-۱- علم از شروط خلافت: یکی از مباحث کلامی که برخی از مفسران اهل سنت از داستان قرارداد خلیفه در زمین برداشت نموده‌اند این مطلب است که علم یکی از شروط خلافت است. بیضاوی در تفسیرش در ذیل داستان مذکور می‌نویسد: «این آیات بر شرافت انسان، ارزش و برتری علم بر عبادت دلالت می‌کند و این که علم شرطی در خلافت، بلکه شرط عمده آن است» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۷۰).

۲-۲-۲- عصمت ملائکه: قاضی عبدالجبار (د ۴۱۵ق) در «تنزیه القرآن عن المطاعن»، در دفاع از عصمت ملائکه در اعتراض به خداوند، در ذیل این آیه می‌نویسد: «خداوند شیوه عبادت ایشان را به ملائکه خبر داد و این که کسانی در زمین سکونت می‌کنند که از برخی از ایشان فساد و قتل رخ می‌دهد، پس هنگامی که خداوند تصویر آدم و

ما جز تسبیح و تقدیس تو کاری نداریم، چرا خلقت می‌کنی؟» (مطهری، بی‌تا، ج ۴: ۳۲۳).

۱-۱۳- برتری انبیاء، رسل حجج الهی بر ملائکه: شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات الإمامیه» انبیاء، رسل و حجج الهی را برتر از ملائکه دانسته و با استناد به آیات مذکور، سخن ملائکه (قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا...) را تمنای منزلت آدم علیه‌السلام دانسته و بر این باور است که این تمنا بیانگر برتری آن منزلت بر من منزلت آنهاست و علم سبب برتری است وی آیات تعلم اسماء و نیز آیات سجده ملائکه بر آدم علیه‌السلام را بیانگر برتری وی بر ملائکه دانسته است و در ادامه این سجده را از یک سو عبودیت و اطاعت از خدا و از سوی دیگر اِکرام به آدم علیه‌السلام به سبب و دیعه قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام در صلب وی دانسته است (نک: ابن بابویه، ۱۴۱۴ق: ۸۹-۹۰).

میرسید حامد حسین (د ۳۰۶ق) در «عقبات الأنوار» نیز این آیات را بیانگر برتری آدم علیه‌السلام بر ملائکه دانسته و علم را سبب آن دانسته است (میرحامدحسین، ۱۳۶۶ش، ج ۱۴: ۶۷۴).

۱-۱۴- عصمت ملائکه: بررسی عصمت ملائکه و دفاع از آن در ادامه آیه «...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» (البقره/۳۰) یکی دیگر از مباحث کلامی است که مفسران در ذیل این آیه بیان کرده‌اند به‌عنوان نمونه برخی از این وجوه عبارتند از:

اول. بسیاری از مفسرین بر این باورند که پیش از آدم موجودات دیگری (جن) در زمین زندگی می‌کردند و فساد کردند و خداوند ملائکه را فرستاد تا آنان را رانده خود سکونت کردند. اکنون می‌پرسند که آیا این آدم نیز مانند جن خونریزی و فساد می‌کند؟ دوم. سؤال ملائکه صرفاً برای فهمیدن بود نه در مقام انکار و اعتراض و از خدا می‌خواستند تا حکمت آفرینش آدم را بفهمند.

يَعْلَمُونَ...» (الزمر/۹) اعلم را افضل دانسته است (همان، ج ۱: ۷۰).

بر این اساس به خوبی دیده می‌شود که تنوع مباحث کلامی مورد استفاده از آیه مذکور در نزد امامیه نسبت به اهل سنت بیشتر است، از سوی دیگر آن مباحث کلامی که تنها امامیه و نیز برخی از علماء اسماعیلیه از آن آیه استنباط نموده‌اند همگی در ارتباط با مسئله خلافت و امامت در زمین است بر این اساس به نظر می‌رسد اهل سنت با توجه به این‌که امامت مورد نظر امامیه را قبول ندارند و اختلاف بسیاری در این مسئله با مکتب امامیه دارند، در آثار علمی خویش اشاره‌ای به مباحث امامت در ذیل این آیه نکرده‌اند و به لحاظ مباحث کلامی غالباً تنها به مباحثی چون عصمت ملائکه و برتری حضرت آدم علیه‌السلام بر ملائکه اشاره کرده‌اند.

۳- برداشت‌های فقهی

آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» علاوه بر برداشت‌های متعدد کلامی از آن مشتمل بر برخی از نکات فقهی نیز هست که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:

۳-۱- تعلق زمین به خلیفه خدا

این دیدگاه را کلینی (د ۳۲۹ق) در کتاب الحجّه در «بَابُ الْفَيْءِ وَالْأَنْفَالِ وَتَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَمَا يَجِبُ فِيهِ» با استناد به آیه مذکور بیان کرده است: «خداوند متعال همه دنیا را کاملاً برای خلیفه خویش قرار داد آن‌جا که به ملائکه فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، لذا همه دنیا برای آدم علیه‌السلام بود و پس از وی برای فرزندان نیک و خلفاء وی قرار گرفت، و آن بخش‌هایی از زمین که دشمنان بر آن غالب می‌شدند سپس با نبرد و یا غلبه دوباره به نزد ایشان (آدم و یا دیگر خلفاء وی) باز می‌گشت «فَيْءٌ» نامیده می‌شود و حکم آن آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ

خلقت وی را انجام داده بود فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، ملائکه از روی سؤال و تعریف گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» که بر این اساس گفته ایشان نکوست لذا خداوند در جواب ایشان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» پس خداوند برای ایشان تبیین کرد که او به مصالح آینده آگاهست و هرگاه که علم خدا ظهور فضل و علم از انبیاء و مؤمنان باشد این امر شایستگی چنین حکمی را دارد (خلقت ایشان در زمین ارجحیت دارد)» (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۲۱). قشیری (د ۴۶۵ق) نیز در لطایف الإشارات به لحاظ کلامی تنها به موضوع عصمت ملائکه اشاره کرده است (قشیری، بی‌تا، ج ۱: ۷۵). ابن عطیه اندلسی (د ۵۴۱ق) نیز در تفسیر علاوه بر برخی مباحث ادبی و تفسیری تنها موضوع عصمت ملائکه را مطرح کرده است (ابن عطیه، ۴۲۲ق، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۹). فخر رازی نیز در تفسیرش به نحو مبسوطی این مسئله را بیان کرده است (فخر رازی، ۴۲۰ق، ج ۲: ۳۸۹-۳۹۲). بغدادی (۷۲۵/۴۱۱ق) نیز در تفسیرش علاوه بر نکات تفسیری خویش به لحاظ کلامی به مسئله عصمت ملائکه بسنده نموده است (بغدادی، ۴۱۵ق، ج ۱: ۳۵). ابن جزی غرناطی (د ۷۴۱ق) نیز علاوه بر نکات تفسیری خویش به دفاع از عصمت ملائکه نیز اشاره‌ای کرده است (ابن جزی، ۴۱۶ق، ج ۱: ۷۹). بیضاوی (د ۶۹۱/۶۸۵ق) نیز در تفسیرش علاوه بر نکات تفسیری خویش عصمت ملائکه را نیز مطرح کرده است (بیضاوی، ۴۱۸ق، ج ۱: ۶۸).

۲-۲-۳- برتری آدم علیه‌السلام بر ملائکه: افضل بودن آدم علیه‌السلام بر ملائکه نیز از مطالبی است که بیضاوی در ذیل این داستان بیان نموده است وی دلیل این برتری را اعلم بودن وی بر ایشان دانسته و سپس به استناد آیه «...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا

أَنْزَلَ اللَّهُ» را دلالت کننده بر مشروعیت قضاوت دانسته است (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۴۵۱).

نتیجه گیری

یک. آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» تنها بیانگر داستان خلقت حضرت آدم علیه السلام نیست بلکه علاوه بر ابعاد تفسیری از جنبه های کلامی و فقهی نیز از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. لذا علاوه بر مفسران، متکلمان و فقیهان امامی و غیر امامی نیز به استناد این آیه برداشت های گوناگونی در حوزه علم کلام و فقه از آن داشته اند.

دو. هدف از خلقت خلیفه در زمین، لزوم وجود خلیفه در زمین و ضرورت نیاز به امام، تقدم وجود خلیفه بر دیگران، اختصاص تعیین خلیفه به خداوند، لزوم عصمت خلیفه و امام، وجود صفات مستخلف در خلیفه، وجوب اطاعت از خلیفه، افضلیت انبیاء و حجج الهی بر ملائکه، غیبت امام علیه السلام، وجوب وحدت خلیفه در هر زمان، رجعت، تفکیک ناپذیری خیر و شر، عصمت ملائکه مهمترین مباحث کلامی است که غالباً نه در تفاسیر، بلکه توسط برخی از محدثان و متکلمان امامی با استناد به آیه مذکور بیان شده است.

سه. در آثار علمی اهل سنت در خصوص این آیه، تنها به مباحث معدودی همچون عصمت ملائکه، علم یکی از شروط خلافت، و برتری آدم علیه السلام بر ملائکه اشاره شده است که این استفاده اندک از آیه، ناظر به تفاوت مبانی کلامی اهل سنت با امامیه در موضوع امامت است. لذا ایشان در خصوص این آیه که از نصوص قرآنی در خصوص نبوت و امامت به شمار می آید آن را صرفاً در خصوص حضرت آدم علیه السلام دانسته و تنها به موضوعات کلامی غیر از امامت اشاره کرده و دلالت این آیه و اطلاق آن را نادیده انگاشته اند.

وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» (الانفال/ ۴۱) است» (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۵۳۸). البته این اندیشه که زمین متعلق به امام علیه السلام است در روایات متعددی بیان شده است. کلینی یکی از ابواب کتاب الحجج را به باب «أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ علیه السلام» اختصاص داده و در آن هشت روایت از اهل بیت علیهم السلام در خصوص این مطلب نقل کرده است (نک: کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱: ۴۰۷-۴۰۹). لکن در هیچ کدام از این روایات استناد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نشده است لذا مطلب پیش گفته از کلینی به نظر می رسد که دیدگاه اجتهادی او در خصوص استنباط این مطلب از آیه مذکور باشد که این استفاده در تعارض با قرآن و روایات نیست.

۲-۳. مشروعیت قضاوت

دلالت بر مشروعیت قضاوت یکی از استفاده های فقهی است که برخی از فقهاء به آن اشاره کرده اند، به عنوان نمونه سرخسی (د ۴۸۳ق)، در کتاب «المبسوط» قضاوت به حق را از والاترین فرایض پس از ایمان به خداوند و از شریف ترین عبادات دانسته که خداوند به منظور آن اسم خلافت را در آیات «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص ۲۶) برای آدم ذکر کرده است (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶: ۵۹-۶۰). در میان امامیه ابن فهد حلی (د ۸۴۱ق) در کتاب «المهذب البارع فی شرح المختصر النافع»، در ابتداء «کتاب القضاء» در بیان ادله قرآنی قضاوت، آیات چون «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» و «وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا

- چهار. برخی از مباحث کلامی پیرامون امامت با استناد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» توسط شیخ صدوق در مقدمه کمال‌الدین و تمام‌النعمه بیان شده که وی در طرح آن مباحث با استناد به آیه مذکور پیشگام بوده است. این امر با توجه به محدث بودن وی از یک سو جنبه اجتهادی وی در تفسیر قرآن را نشان می‌دهد و از سوی دیگر بیانگر یکی از ابتکارات وی در برداشت‌های کلامی از طلیعه داستان حضرت آدم علیه السلام است.
- منابع**
- قرآن کریم. (۱۴۱۵ق). ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- ابن بابویه قمی. ابوجعفر محمدبن علی. (۱۴۱۴ق). *الاعتقادات فی دین الإمامیه*. قم: کنگره شیخ مفید.
- _____، (۱۳۹۵ق). *کمال‌السدین و تمام‌النعمه*. تهران: اسلامیة.
- ابن جزئی غرناطی. محمدبن احمد. (۱۴۱۶ق). *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*. تحقیق عبدالله خالدی. بیروت: شرکت دارالارقم بن ابی الارقم.
- ابن عطیه اندلسی. عبدالحق بن غالب. (۱۴۲۲ق). *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*. تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس. احمد بن فارس بن زکریا. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن فهد حلّی. احمدبن محمد بن فهد اسدی. (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*. تحقیق شیخ مجتبی عراقی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- بحرانی. علی بن عبدالله بن علی. (۱۴۰۵ق). *منار الهدی فی النص علی امامة الأئمة الإثنی عشر علیه السلام*. تحقیق عبدالزهراء خطیب. بیروت: دارالمنتظر.
- بغدادی. علاء‌الدین علی بن محمد. (۱۴۱۵ق). *لباب التاویل فی معانی التنزیل*. تحقیق محمد علی شاهین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بیضاوی. عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). *أنوار التنزیل وأسرار التاویل*. تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشی. بیروت: دارإحياء التراث العربی.
- پهلوان منصور. (۱۳۸۰ش). ترجمه کمال‌الدین قم: دارالحديث.
- حرّعاملی. محمدبن حسن. (۱۴۲۲ق). *إثبات الهداة*. با مقدمه آیت‌الله مرعشی نجفی. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- حکیم. سیدمحمدباقر. (۱۴۲۴ق). *الإمامة و أهل البيت علیهم السلام النظرية و الإستدلال*. قم: مرکز اسلامی المعاصر.
- حلّی. حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۰۹ق). *الألفین فی امامة أميرالمؤمنین علیه السلام*. قم: انتشارات دارالهجرة.
- راغب‌اصفهانى. حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داودی. بیروت: دارالعلم الدارالشامیه.
- زمخشری. محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل*. بیروت: دارالکتب العربی.
- سبزواری. هادی بن مهدی. (۱۴۲۱ق). *شرح نبراس الهدی فی أحكام الفقه و أسرارها*. تحقیق محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار.
- سرخسی. (۱۴۰۶ق). *المبسوط*. بیروت: دارالمعرفة. بی تا.

- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵ش). **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**. به کوشش هانری کربن و سیدحسین نصر و نجف قلی حبیب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شبر. عبدالله. (۱۴۲۴ق). **حق الیقین فی معرفتہ أصول الدین**. قم: أنوار الهدی.
- صدرالدین شیرازی. محمدبن ابراهیم. (۱۳۶۰ش). **أسرار الآيات**. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- _____، (۱۳۷۸ش). **المظاهر الإلهية فی أسرار العلوم الکمالیة**. به کوشش محمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت صدرا.
- صفار. محمدبن حسن بن فروخ. (۱۴۰۴ق). **بصائر الدرجات**. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
- طباطبائی. محمدحسین. (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی. فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تحقیق محمدجواد بلاغی. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری. محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). **جامع البیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دارالمعرفه.
- طوسی. محمد بن حسن. (بی تا). **التبیان فی تفسیر القرآن**. به کوشش احمد قصیر عاملی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- عاملی. ابن حاتم. (بی تا). **الدر النظیم**. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- عسکری. مرتضی. (۱۴۱۲ق). **معالم المدرستین**. تهران: مؤسسه البعثه.
- علی بن محمد بن ولید. (۱۴۰۳ق). **تاج العقائد و معدن الفوائد**. تحقیق از دکتر عارف تامر. بیروت: مؤسسه عزالدین.
- فاضل مقداد. مقدادبن عبدالله بن محمد سیوری. (۱۴۲۰ق). **الأنوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة**. تحقیق علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.
- فخرالدین رازی. ابو عبدالله محمدبن عمر. (۱۴۲۰ق). **مفاتیح الغیب**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی. خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). **کتاب العین**. قم: انتشارات هجرت.
- فیض کاشانی. ملا محسن. (۱۳۸۷ش). **رسائل**. تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
- _____، (۱۴۱۸ق). **علم الیقین فی أصول السدین**. تحقیق محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار.
- قاضی سعید قمی. (۱۴۱۵ق). **شرح توحید الصدوق**. به کوشش نجف‌قلی حبیبی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قاضی عبدالجبار. عبدالجباربن احمد (بی تا). **تنزیه القرآن عن المطاعن**. بی جا: دارالنهضة الحديثه.
- قاضی نعمان. نعمان بن محمد مغربی. (بی تا). **شرح الأخبار**. تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- قرطبی. محمدبن احمد. (۱۳۶۴ش). **الجامع لأحكام القرآن**. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- قشیری. عبدالکریم بن هوازن. (بی تا). **لطایف الاشارات**. تحقیق ابراهیم بسیونی. مصر: هیئة المصریة العامة للکتاب.
- کرمانی. حمیدالدین احمدبن عبدالله. (۱۴۱۶ق). **المصابیح فی اثبات الإمامة**. تحقیق مصطفی غالب. بیروت: دارالمنتظر.
- کلینی. محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ش). **الکافی**. تهران: دارالکتب الإسلامیة و با استفاده از ترجمه

- سید جواد مصطفوی. تهران. کتابفروشی علمی اسلامی. چاپ اول.
- مجلسی. محمدباقر. (۱۴۰۴ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- _____، (بی تا). حق الیقین. بی جا: انتشارات اسلامیة.
- _____، (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدتقی. (۱۴۱۴ق). لوامع صاحبقرانی. قم: اسماعیلیان.
- محمد آل عبدالجبار. محمدبن عبدعلی قطیفی. (۱۴۱۸ق). الشهب الثواقب لرجم شیاطین النواصب. تحقیق حلمی السنان. قم: الهادی.
- میرسیدحامد حسین. (۱۳۶۶ش). عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار علیه السلام. اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین.
- مطهری. مرتضی. (بی تا). مجموعه آثار شهید مطهری. تهران: انتشارات صدرا.
- نباطی بیاضی. زین الدین علی بن یونس. (۱۳۸۴ش). الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم. نجف: کتابخانه حیدریه.

Archive of SID